

ما نیفست گروہ فلسفہ دانشگاہ پاریس 8 (ونسن-سن دنی) در شرایط اعتصاب



متن ما نیفست

به زبان فرانسه

17 آوریل تا 8 ژوئن 2018

Réuni.e.s pour emprunter des chemins divers, mais se dessinant tous comme horizon un devenir émancipé, toutes et tous conscient.e.s que l'émancipation implique une critique radicale de toute domination, de chaque doctrine, de ces figures du consentement grâce auxquelles des pouvoirs tiennent assujettis des individus...

کلیک کنید روی متن

رضا خان اجرا کننده ی قرارداد ۱۹۱۹ از منوچهر تقوی بیات

رویداد شگفت انگیز اکتبر ۱۹۱۷ در ایران

جورج کرزن وزیر خارجه ی انگلیس درباره ی قرارداد ۱۹۱۹ به وزیران
کابینه ی انگلیس چنین

توضیح می داد که :

“این قرارداد از آن رو لازم است که ایرانیان با موقعیت حساس خود
بین هندوستان و بین النهرین، که به تازگی تحت قیمومیت
بریتانیا درآمده، به دامان بلشویک ها نیفتد.”

درباره ی برآمدن و ناپدید شدن “رضاشاه کبیر” یا “رضا شاه”، سردار
سپه، رضا خان میرپنج، رضا ماکسیم، رضا شمت تیر، رضا قزاق، رضا...؛
کودک یتیمی از آلاشت سواد کوه، تاریخ نویسان و دوستداران و
آفرینندگان او، راست و دروغ بسیار نوشته اند. خودش گویا خواندن
و نوشتن نمی دانست. از رضا شاه نوشته ای برجای نمانده است. او در
زیر فرمان هایی که برایش می نوشتند، با خطی ناشیانه، واژه ی
“رضا” را می نوشت. آمدن و رفتن پهلوی ها با آغاز و پایان جنگ سرد
همزمان است و راز مدرنیته و اصلاحات پهلوی ها با برآمدن و از بین
رفتن حکومت بلشویکی در روسیه ی شوروی پیوندی بنیادی دارد.

مردمان میهن ما با سیاست ها و دسیسه های انگلیس آشنا هستند و
همیشه کوشیده اند خود را از قید اسارت انگلستان رها سازند.
مردمان جنوب کشورمان بیشتر از همه داغ گلوله های داغ انگلیس ها
را با تن و جانشان حس کرده اند. محمود محمود که نام اصلی اش
محمود پهلوی بود و رضا خان نام خانوادگی پهلوی را با زور از او
گرفت، تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم را در هشت جلد
نوشته است. دکتر مصدق نیز مبارزه ای ابدی را با انگلیس آغاز کرد
و در دادگاه نظامی ای که بعد از کودتای انگلیسی - آمریکایی برای
محاكمه ی او برپا کرده بودند، درباره ی انگلیس چنین گفت: «آری
تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت

ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیمترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوفترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام...». در ایران همیشه گفته اند و می‌گویند؛ «رضا شاه را انگلیس‌ها به قدرت رسانیدند، انگلیس‌ها هم او را برکنار کردند و پسرش را جایگزین او نمودند.» (نگاه کنید به کنفرانس تهران)

انگلستان تا پیش از انقلاب بلشویکی در روسیه، می‌کوشید ایران را هم مانند هندوستان به مستعمرات خود بیفزاید. با انجام انقلاب در روسیه، خطر بلشویسم ایران را نیز تهدید می‌کرد. ایران بخشی از نوار سبز ضدِ کمونیستی به شمار می‌رفت زیرا با روسیه ی شوروی ۲۶۴۳ کیلومتر مرز مشترک داشت. نیروهای سیاسی طرفدار بلشویسم در ایران می‌کوشیدند تا در ایران نیز حکومت بلشویکی برپا کنند. از سوی دیگر حکومت بلشویکی با ایران قراردادی را امضاء کرده بود که از همه ی منافع و امتیازات حکومت تزاری در ایران چشم‌پوشی می‌کرد اما تهدید بزرگی نیز بشمار می‌آمد؛ زیرا در صورت حضور نیروهای نظامی کشوری دیگر و یا تهدید از سوی ایران حکومت بلشویکی به خود اجازه می‌داد تا نیروهای نظامی خود را به ایران بفرستد.

طراح اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اردشیر جی ریپورتر که به مدت چهل سال در ایران به جاسوسی و دخالت در امور ایران پرداخته بود، در وصیت نامه ی خود به روشنی نشان می‌دهد که چگونه از اکتبر ۱۹۱۷ میلادی (۱۲۹۶ خورشیدی) که با رضا شصت تیر آشنا می‌شود، رضا را از فرماندهی یک دسته ی پیاده در سپاه قزاق‌ها، به فرماندهی تیپ همدان بالا می‌برد. اردشیر جی ریپورتر در وصیت نامه ی خود می‌نویسد:

«... نهایت بین سیاست انگلیس و آنچه منجر به کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ گردید یک نوع اشتراک و تصادف منافع و مصالح بود... من در متن امور بودم و نیک می‌دانم که استقلال اسمی ایران در سال‌های قبل از کودتای ۱۹۲۱ هر آن در خطر محو شدن بود. بلشویک‌ها در روسیه فاتح بودند و قوای انگلیس از خاک آن کشور به داخل ایران عقب‌نشینی کرده

بود. تبلیغات انقلابی در ولایات شمال و به‌ویژه گیلان به درجه خطرناکی رخنه کرده بود. صاحب‌منصبان روسی قزاق در ایران که روس سفید و طرفدار رژیم تزاری بودند رفته رفته دچار دو دلی شده و باطناً آماده همکاری با انقلابیون بلشویکی و گرفتن قدرت به نفع روسیه بودند. در پایتخت لااقل هفده محفل مخفی بلشویکی مشغول

فعالیت بوده و سال‌های رخوت و فساد ایران را به صورت مزرعه مستعدی جهت کشت دانه‌های انقلاب در آورده بود...

... انقلابیون نقشه دامن‌داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبائل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند. جمهوری آذربایجان به رهبری دمکرات‌ها در تبریز در شرف وقوع بود...»

اردشیر ریپورتر که یک امپراتور پنهانی در ایران بود، از "استقلال اسمی ایران" نام می برد. او می دانست که ایران تا چه اندازه زیر نفوذ انگلستان بوده است. با توجه به ایجاد قحطی بزرگ سال ۱۸۷۱ که انگلیس‌ها در تشدید آن دست داشتند و میلیون‌ها ایرانی را به کام مرگ فرو برد و با نگاهی به قرارداد های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹، به خوبی نقش استعمارگرانه ی انگلیس برایمان روشن می شود.

دو رویداد مهم در اکتبر ۱۹۱۷ سرنوشت ایران را به گونه ای دیگر رقم زد. نخست انقلاب اکتبر روسیه که چهره ی جهان را دگرگون کرد و دیگری ملاقات اردشیرریپورتر با قزاقی به نام رضا بود که عهده دار اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به شکل کامل تری شد و ایران را از بلشویک شدن نجات داد. کاری که به قدرت رسیدن این قزاق ساده را آسان تر ساخت؛ تصرف بی سرو صدا و آسان سپاه قزاق‌ها توسط ادموند آیرون ساید، فرمانده ی سپاهیان انگلیس در شمال ایران (North Persian Force) بود. آنچه اردشیر ریپورتر در وصیت نامه ی خود درباره ی رضا سواد کوهی و ویژگی های او نوشته است ژنرال آیرون ساید هم در کتاب «خاطرات سرّی آیرونساید» کم و بیش همان‌ها را تکرار می کند.

آنچه ژنرال آیرون ساید از اردشیرریپورتر در چهار ماه آموخته است نشان می دهد که اردشیر نه تنها جاسوس زبردست و باهوشی برای انگلستان بوده بلکه استاد و آموزگار زبردستی هم بوده است. او توانست در کم تر از چهار سال یک قزاق بی سواد را برای پادشاهی آماده کند و در چند ماه آموزش‌های لازم را درباره ایران و شرایط اجتماعی و سیاسی ایران به ژنرال آیرون ساید بدهد. به یاد داشته باشیم که همین اردشیر زرتشتی و ایرانی تبار بود که رضا شاه را در سال 1941 به تبعید فرستاد.

ژنرال آیرون ساید در آغاز تابستان ۱۹۲۰ به دستور چرچیل وزیر جنگ انگلیس به نیروهای ارتش انگلیس در ازمیر می پیوندد. او زیر فرمان چرچیل عقب نشینی مصلحتی نیروهای انگلیسی در ازمیر را سامان می

دهد تا آتاتورک بتواند به شکل یک "قهرمان ملی" در ترکیه به قدرت برسد. آیرون ساید در آخر تابستان ۱۹۲۰ برای کمک به اردشیر ریپورتر به ایران می آید تا برنامه ی تدارک کودتای ۱۹۲۱ اردشیر ریپورتر- رضا خان را به انجام برساند.

پس از انقلاب اکتبر در روسیه فرماندهی قوای قزاق در ایران متزلزل شد. انگلیس ها با پرداخت ۳۵۰ هزار تومان مساعده در ماه ، به دولت ایران عملاً فرماندهی سپاه قزاق در ایران را به تصرف خود درآوردند. آن ها کلنل کلرزه را که طرفدار بلشویک ها بود برکنار کردند و کلنل استارسلسکی و سپس سردار همایون و در آخر رضا خان را به فرماندهی سپاه قزاق گماردند. اردشیر ریپورتر پس از ۲۴ سال بررسی و مطالعه در میان ایرانیان، از میان افسران قزاق و شخصیت های زمان قاجار رضا سواد کوهی را برای پیاده کردن نقشه های خود انتخاب کرد.

ژنرال آیرون ساید در یادداشت های خود در فوریه ۱۹۲۱ (چند روز قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹)، می نویسد: « با رضا خان گفتگویی داشتم و او را به فرماندهی کل قزاق های ایران گماردم. او قوی ترین فردی است که تاکنون دیده ام. به او گفتم که بتدریج از تحت کنترل من خارج می شود...» اما اردشیر ریپورتر که از سال ۱۸۹۳ در ایران

زندگی کرده بود و چهار سال به رضا سوادکوهی آموزش داده بود رضا را بهتر از آیرون ساید می شناخت. اردشیر در وصیت نامه ی خود می نویسد:

«... در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرسنگها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده "پیربازار" بین رشت و طالش صورت گرفت. رضاخان در یکی از اسکادریل های قزاق خدمت می کرد. (به گروه کوچکی از ارتشی ها اسکادریل می گویند.) ...

...از مدت ها قبل من جزییات مربوط به کلیه صاحب منصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم... رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می شناخت... ملاقات های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یکسال بیشتر در قزوین و طهران صورت می گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد و دوستی دوجانبه ای بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلم می کرد و به هر دو زبان به روانی

دشنام می‌داد. به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم. به‌ویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند برایش نقل کنم. اغلب تا دیرگاهان به صحبت من گوش می‌داد و برای رفع خستگی چای دم می‌کرد که می‌نوشیدیم. یازده سال تمام را در میان عشایر و قبائل مختلفی که در محدوده جغرافیایی ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را که درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله مراتب و طبقه بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می‌دانستم با ذکر جزئیات و مو به مو برای رضا شاه گفته‌ام. حوادثی که منجر به قیام رضاخان شد متعلق به تاریخ است. فقط می‌گویم که آنچه را هم که سید ضیاءالدین طباطبائی به عهده داشت به خوبی انجام داد و محرک او هم خدمت به ایران بود ولی شاید بیش از آنچه لازم و یا مطلوب بود تظاهر به همگامی با سیاست انگلیس می‌کرد...»

محمد قلی مجد که اسناد علنی شده ی دولت آمریکا را درباره ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بررسی کرده است، درباره ی نظر سفیر آمریکا در زمان رضا شاه چنین می نویسد: «... سفیر آمریکا در تهران رضا شاه را در زمان سلطنتش چنین توصیف کرده است: "پسر بی سواد یک روستایی بی سواد؛ مردی که تنها مقدار ناچیزی با توحش فاصله دارد."».

در مقطع کودتای ۱۲۹۹ که با کارگردانی اردشیر ریپورتر انجام گرفت، ژنرال آبرون ساید فرمانده سپاهیان انگلیس در شمال ایران و نیز فرمانده نیروی قزاق در ایران بود. در ایران افسران میهن دوست، لایق و با سواد مانند کلنل محمد تقی خان پسیان و کلنل فضل الله خان آق اولی داشتیم. این گونه افسران در دستگاه سلطنتی فاسد و وابسته ی قاجار اسیر دسیسه های انگلیس بودند. کلنل فضل الله خان پس از حضور در مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ در فروردین ۱۲۹۹ (یازده ماه پیش از کودتا) چنین ننگی را برنتافت و خودکشی کرد. کلنل محمد تقی خان را هم عوامل انگلیس ها و قوام السلطنه در خراسان کشتند.

اردشیر ریپورتر در وصیت نامه ی خود می نویسد: «... یکبار به اتفاق صارم الدوله نزد شاه [احمد شاه] رفتم و خطر احتمالی لشکر قزاق را متذکر شدم و یگانه پاسخ شاه این بود که روس و انگلیس بالاخره با هم کنار خواهند آمد و او نمی‌خواهد سپر بلا شود. رضاخان به من می‌گفت که اکثر افسران روسی قزاق مستعد همکاری با رژیم جدید کشورشان هستند و با توجه به فعالیت‌های مخفی و تبلیغات انقلابی هر

روز خطر بلعیده شدن ولایات شمالی و تهران نزدیک تر می‌شد...

...در اواسط ماه مه ۱۹۲۰ مأمورین اطلاعاتی انگلیس از گیلان گزارش دادند که قرار است میرزا کوچک خان رهبر نهضت "جنگل" نخست‌وزیر جمهوری شوروی گیلان گردد و سپس کمیته انقلابی سراسر ایران چند "جمهوری" دیگر را اعلام نماید. جریان به احمدشاه گزارش شد و در عین ابراز نگرانی و ترس شدید فاقد اراده بود که قدمی بردارد و تنها هدف فوری و حیاتی و مماتی این سلطان قاجار این بود که مبالغی را که مدعی بود در سفر اخیر اروپا خرج کرده است خزانه مفلس و در یوزه ایران به او پرداخت نماید...

...انقلابیون نقشه دامنه داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبائل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند. جمهوری آذربایجان به رهبری دمکرات‌ها در تبریز در شرف وقوع بود. در خلال این احوال قرارداد ۱۹۱۹ معوق و بلااجرا مانده بود و مجلس وجود نداشت که آن را تصویب و یا رد نماید. عزیمت و یا ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران تحت مذاقه و مرور بود و این تدبیر اتخاذ شد که به نام همکاری نزدیک در مقابل خطر بلشویک‌ها و انقلابیون محلی بهتر است قوای انگلیس و قزاق با یکدیگر وارد عمل شوند. این طرح ژنرال [Ironside] آبرون ساید بود که مانع از اقدام ناگهانی و قاطع لشکر قزاق به سود روس‌ها گردد. در پایان سال ۱۹۲۰ حکومت شوروی به طهران پیشنهاد قراردادی را نمود که ظاهری بس فریبنده داشت و خط بطلان بر مزایای حکومت تزاری در ایران می‌کشید ولی با لحنی معصومانه و حق به جانب به روسیه این حق را می‌داد که در صورت احساس خطر و تهدید از خاک ایران بتواند قوای نظامی به ایران اعزام دارد. این قرارداد عامل و عنصر جدیدی را به صحنه سیاست ایران وارد نمود و مسلم بود که بهتر است قوای انگلیس هرچه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روس‌ها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران به روی کار آید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد. احمدشاه به هیچ‌وجه حاضر نبود که برعلیه فرمانده روسی قزاق عملی انجام دهد و شاید یکی از دلایل اصلی این بود که کلنل استارسلسکی مبالغ قابل ملاحظه‌ای از بودجه قزاق را برداشته و به شاه رشوه می‌داد و این جریان بر سفارت انگلیس پوشیده نبود. در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آبرون ساید و من آغاز گردید. من برای نظارت رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به Ironside معرفی کردم. Ironside همان خصالی را در رضاخان می‌دید که من دیده بودم و هر دو

برای این مرد احترام زیادی قائل بودیم. با تدابیر زیاد کلنل فرمانده و افسران روس لشکر قزاق را ترک گفتند و امور لشکر به دست فرمانده نیروهای انگلیس در شمال ایران اداره می‌شد ...»

اصلاحاتی که رضاه شاه با کمک اردشیر ریپورتر در ایران انجام داد برای جلوگیری از بلشویسم بود. آنچه اردشیر جی ریپورتر درباره ی هوش و استعداد و لیاقت رضا خان می گوید به گونه ای ستایش از خودش و کارهای خودش هست و از این واقعیات سرچشمه می گیرد که انگلیس ها نگران گسترش بلشویسم در ایران و مستعمرات انگلیس در شبه قاره هند بودند. وزارت خارجه ی انگلیس با دادن رشوه به صدراعظم ایران وثوق الدوله و برخی از رجال ایران قرارداد ۱۹۱۹ را مهیا کرد که چندان موفق نبود، اما وزارت جنگ و سازمان جاسوسی انگلیس، با کمک اردشیر جی ریپورتر و رضا خان و با یک کودتای نظامی در ایران به آسانی توانستند بیش از مفاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران را غارت کنند. در ادامه ی همین غارت، شاپور ریپورتر نیز مانند پدرش در ایران به کار جاسوسی ادامه داد. دولت انگلیس در برابر خدمات آن ها، هم به اردشیر جی ریپورتر و هم به شاپور ریپورتر، لقب شوالیه و لقب "سر" داد.

اردشیر ریپورتر قرارداد ۱۹۱۹ را برای منافع انگلیس فاقد ارزش می دانست و به دنبال راه حل دیگری برای حفظ مستعمرات انگلیس؛ یعنی ایران، بین النهرین و هندوستان بود. با انجام انقلاب بلشویکی حکومت تازه اتحاد شوروی سوسیالیستی بر منافع استعماری روسیه در ایران و نیز قرارداد ۱۹۰۷ خط بطلان می کشد. به موجب قرارداد ۱۹۰۷، روسیه و انگلیس بدون دخالت و اطلاع ایران و با تأیید فرانسه، ایران را بین روسیه و انگلیس تقسیم کرده بودند. با بیرون رفتن روسیه از این قرارداد، امتیازات قرارداد ۱۹۰۷ به تنهایی نصیب انگلیس ها می شد، اما قرارداد تازه ی ۱۹۲۰ بین ایران با شوروی، حضور قوای کشور دیگر را در ایران منع می کرد. این قرارداد با توجه به این که روسیه در شمال ایران ۲۶۴۳ کیلومتر مرز مشترک با ایران داشت، به شوروی اجازه می داد در صورت "توقف قشون یا قوای مسلحه ممالک ثالث" شوروی به ایران و نیروهای خارجی یورش بیاورد.

برای آن که حکومت شوروی احساس خطر نکند انگلستان به این فکر می افتد که باید یک نیروی دیگر در ایران جانشین قوای نظامی انگلیس شود، از همین رو نیروهای نظامی انگلیس در ایران منحل می شوند. جالب است که انگلیس ها دو ماه پس از کودتای رضا خان ساز و برگ

نیروهای انگلیس در شمال ایران را به قشوق قزاق می دهند. انحلال نیروهای انگلیس در شمال ایران (نورپرفورس) با کودتا ارتباط مستقیم داشت زیرا از آن پس مأموریت مقابله با بلشویسم را نه نیروهای رسمی بریتانیا و با پول دولت بریتانیا، بلکه نیروهای ایرانی و با پول دولت ایران، به عهده گرفتند. یعنی انگلستان جانشین قوای نظامی خود رضا خان را برای تامین منافع مستعمرات خویش در ایران تعیین کرده بود و اختیار منافع خود را به او سپرده بود.

هارولد نیکلسون که در این زمان کنسول انگلستان در تهران بود این نکته را این چنین تأیید می کند: «... ترقی رضا در مراتب [نظامی] مدیون لرد آیرونساید بود. ... همچنین به مرد انگلیسی دیگری نیز مدیون بود. [این "مرد انگلیسی دیگری"؛ اردشیر جی ریپورتر است که نیکلسون نامش را پنهان می کند. عبدالله شهبازی بر این باور است که " در کودتای ۱۲۹۹ نیز نقش آیرون ساید به شدت برجسته می شود ولی نقش اردشیر ریپورتر به شدت پنهان نگاه داشته می شود."] و معلوم بود که ایران کاملاً به سوی تشنت غوطه ور بود؛ تنها امید این بود که کشور بتواند تحت رهبری مقتدر اندرونی مجدداً قوت گیرد؛ سرپرسی [لورین] به درستی پیش بینی کرده که رضاخان برای چنین حیات تازه ای توانا می باشد...»

عبدالله شهبازی در تارنمای خود می نویسد: «... سندی است که مجله پیکار در شماره ۱۰ خرداد سال ۱۳۱۰ خود افشا کرد. این نشریه ای بود که در برلین به وسیله ی مرتضی علوی، برادر ارشد بزرگ علوی (نویسنده معروف)، منتشر می شد. پیکار در مقاله ای با عنوان « سیاست جاسوسی انگلیس ها در ایران » می نویسد: « پس از اینکه رضاخان را انگلیس ها کاملاً به سمت نوکری خود درآوردند، قنصل انگلیس (مقیم اهواز) راپورتی به عنوان چمبرلین، وزیر مستعمرات انگلستان، می نویسد و در راپورت مزورانه خود می نویسد که ما هر قدر سعی و کوشش نمودیم رضا خان را با خود همراه نمایم موفق نشدیم و آنچه حقیقتاً کشف کردیم با حکومت شوروی مناسبات حسنه دارد و هیچ حاضر نیست که با ما کنار بیاید. و این راپورت خود را طوری کرد که به بوسیله جاسوس های خودشان به دست قنصل های حکومت شوروی بیفتد. متأسفانه این عمل مزورانه طوری در محافل سیاسی روس ها تأثیر بخشید که تا امروز هم در روسیه کسانی هستند که عقیده دارند رضا خان طرفدار شوروی و ... مخالف سیاست استعماری انگلیس ها است...»

طرح کودتای اردشیر ریپورتر- رضا خان و پس از آن انحلال نیروهای انگلیس در ایران به گونه ای به اجرا درآمد که وانمود می کرد که

يك نظام ملي و ضدانگلیسی و ضد بلشویکی در تهران روی کار آمده است. همانگونه که عقب نشینی ظاهری انگلیس ها در از میر آتاتورک " قهرمان ملی" ترکیه را به قدرت رسانید. روس ها کودتای ۱۲۹۹ را یک حرکت انقلابی و ملی تلقی کردند. از جنبش بلشویکی میرزا کوچک خان پشتیبانی نکردند و تلاش های میرزا هم برای جلب حمایت بلشویک ها به جایی نرسید. میرزا کوچک خان دو نامه برای لنین نوشت اما پاسخی دریافت نکرد.

روشتاین سفیر حکومت بلشویکی روسیه در نامه ای به میرزا کوچک خان نوشت: « ... ما یعنی دولت شوروی در این موقع، نه تنها عملیات انقلابی را بی فایده، بلکه مضر می دانیم، این است که سیاستمان را تغییر داده و طریق دیگری اتخاذ کرده ایم. بنا به مفاد قرارداد فوریه ی ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹) ما مجبوریم دولت ایران را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم... ما مکلف شده ایم در مقابل دولت از قوای انقلابی ایران حمایت کنیم.»

بلشویک های شوروی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ریپورتر- رضا خان را "انقلاب ایران" می دانستند و از همین روی از میرزا کوچک خان و دیگر بلشویک های ایران پشتیبانی نکردند. این ارزیابی رفقای بلشویک روس در حالی است که رییس شبکه جاسوسی انگلیس در ایران؛ اردشیر جی ریپورتر در وصیت نامه ی خود اعتراف می کند: «... در پایتخت لااقل هفده محفل مخفی بلشویکی مشغول فعالیت بود... انقلابیون نقشه دامنه داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبائل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند. جمهوری آذربایجان به رهبری دمکراتها در تبریز در شرف وقوع بود...» رفقای بلشویک شوروی بلشویک های ایران را ندانسته قربانی منافع انگلیس در ایران و اجرای جدیدی از قرارداد ۱۹۱۹ با نقشه ی اردشیر ریپورتر و رضا خان کردند.

این که چرا ما امروز پس از نزدیک به یکصد سال به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ می پردازیم و این که به گفته ی رضا خان؛ چرا مردم "دست از سر مرده ها بر نمی دارند" [چون رضا خان دوست نداشت درباره ی پیشینیا نش سخن بگویند.] برای آن است که گذشته چراغ راه آینده است. در پایان این نوشته می خواهم رازی را برای هم میهنان جوانم آشکار کنم. آنچه امروز در ایران به نام فرهنگ شیعه و فرهنگ ایرانی نامیده می شود یک فرهنگ استعماری است که استعمارگران به جای فرهنگ راستین ایرانی به مردمان ما تلقین کرده اند. ما با یک فرهنگ ارزشمند و شایگان از آن رو از دیگر کشورهای جهان وامانده

شده ایم که استعمارگران تا آنجا که می توانسته اند فرهنگ ارزشمند ما را دگرگون جلوه داده اند تا ما از آن بیگانه شویم و دوری گزینیم. واژه ی حکیم و فیلسوف را از فردوسی اندیشمند سترگ ما دریغ داشتند و او را حماسه سرا نامیدند. اندیشه های ناب و ارجمند عطار و حافظ را صوفیانه تفسیر کردند. دور اندیشی و سیاست ورزی را برما زشت وانمود کردند و توکل را مقدس و الهی دانستند. شعر و شاعری را بد شمردند، شطرنج را که بازاندیشی و دوراندیشی را به ما می آموزد به فرزندان ما حرام کردند. هر چه ما داریم و داشتیم ناپسند جلوه دادند و آنچه غربی ها از ما آموخته اند و به ما باز پس می دهند، پیشرفته و زیرکانه نشان دادند.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم – آدینه یازدهم خرداد ماه ۱۳۹۷ خورشیدی برابر با یکم ژوئن ۲۰۱۸ میلادی

ورشکستگی «دیالکتیک نوآوری» از منوچهر صالحی

در نوشتار «مارکس و انقلاب» یادآور شدم کسی که خود را «مارکسشناس» می پندارد، در نوشته «درباره انقلاب» خود اندیشه های ضد مارکسیستی و پیش پا افتاده را به مثابه تفسیری «نوآورانه» از «انقلاب» عرضه کرده است.

چندی پیش در سایت «اخبار روز» نوشته دیگری از همان «مارکس شناس» خواندم با عنوان «دیالکتیک نوآوری»^[1] که گویا آن را در سال ۱۳۷۴، یعنی ۳۳ سال پیش نوشته است و اینک بدون آن که انگیزه انتشار دوباره آن را گفته باشد، نوشته اش را کمی «روزآمد» کرده است تا بگوید هر کسی اندیشه های «نوآورانه» او را «نقد» کند، «متحجر»، «کوته فکر»، «بندباز سیاسی»، «نان به نرخ روز» خور، «بهانه جو»، «تحریف» و «تقلب» کننده است.

واقعیت آن است که نوشته «دیالکتیک نوآوری» این نویسنده نیز از جنس نوشته «درباره انقلاب» و سرشار است از سخنانی آشفته و تهی از هر گونه «نوآوری». پرداختن به تمامی این نوشته مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. بنابراین در اینجا به بررسی فقط چند ادعا می‌پردازم که ستون‌پایه بینش نویسنده را بازتاب می‌دهند.

1. این نوشته با این بند آغاز می‌شود:

«مشاجره بر سر «نوآوری»، در نگرش اجتماعی و سیاسی پای نقد را نیز به میان می‌آورد؛ نه تنها از آن‌رو که نقد و نوآوری خویشاوندی ماهوی دارند، بلکه از آن‌جهت نیز که گاه شعله‌ی خشم متحجران علیه نوآوران دامنِ نقد را هم می‌گیرد و گاه نقد، آذینی می‌شود بر بیرق کوته‌فکران، بنده‌بازانِ سیاسی و نان‌به‌نرخ‌روز خورانی که جامه‌ی نوآوری به تن کرده‌اند.»

آیا فقط «مشاجره» سبب می‌شود تا بتوانیم در حوزه اجتماعی و سیاسی به نگرشی «نوآورانه» دست یابیم؟ روشن است که چنین نیست. بسیاری از جامعه‌شناسان بر این باورند که میان ناپایداری وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه و «نوآوری» در حوزه جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، فرهنگی و هنری رابطه‌ای علیتی وجود دارد، یعنی مردمی که در وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بی‌ثبات به سر می‌برند، برای برون‌رفت از آن وضعیت مجبورند با نوآوری ساختارهای فرسوده و ناکارآمد موجود را دگرگون سازند تا بتوانند به وضعیت نوینی که دارای ثبات درونی است، دست یابند. بنابراین پیدایش اندیشه‌های نو واکنشی ضروری برای برون‌رفت از وضعیت اجتماعی و سیاسی ناپایدار است. در این رابطه «نوآوری» واکنشی است نسبت به وضعیتی نابسامان و می‌تواند سرشتی فردی و یا اجتماعی داشته باشد.

دیگر آن که حوزه اصلی «نوآوری» مربوط می‌شود به کشفیات علمی و اقتصادی، یعنی دانش تولید فرآورده‌های نو. در این حوزه رقابت در «بازار آزاد سرمایه‌سالارانه» و کوشش برای دستیابی به سودی بالای میانگین جهانی سبب پیدایش خلاقیت فردی و گروهی و کشف و اختراع فرآورده‌های صنعتی نوئی همچون کمپیوتر، اینترنت و یا تلفن همراه می‌شود که می‌توانند شالوده و بافت تولید و مراوده اجتماعی را دگرگون کنند. بنابراین اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همیشه بخشی از نوآوری را بازتاب می‌دهند. همچنین نوآوری‌های اجتماعی همیشه بخشی از روند دگرگونی‌های اجتماعی و یا آن که روند نوسازی اجتماعی را برمی‌تابانند. [2] درست آن است که بدون «خلاقیت» نمی‌توان

به «نوآوری» دست یافت. در این زمینه نیز گاهی کسی می‌تواند در یک لحظه به ایده و راه‌حلی دست یابد و گاهی باید سال‌ها پژوهش کند تا بتواند فرآورده تازه‌ای را تولید و یا قانون طبیعی نوینی را کشف کند.

هم‌چنین «نوآوری» در حوزه‌های مختلف دارای معانی گوناگون است. بنا به مصوبه فرهنگستان جمهوری اسلامی «نوآوری» به «فعالیتی آگاهانه و ارادی که به ابداع در موضوع‌های اجتماعی یا تغییر در چینش آن‌ها برای حل مشکلات یا گسترش مرزبندی‌ها می‌انجامد» [3]، گفته می‌شود. در غرب این باور وجود دارد که «نوآوری» باید دربرگیرنده چیز و یا کارکردی واقعاً «نو» باشد، هر چند آنچه «نو» است، نباید فقط به افقی زمانی وابسته باشد و بلکه هم‌چنین باید خود را در ابعادی واقعی و اجتماعی بنمایاند. دیگر آن که «نوآوری» باید از سه وجه تازگی، دگرگونی و برتری برخوردار باشد.

اقتصاددانی چون شومپتر [4] برای باور است که یک اندیشه نو تا زمانی که مادیت نیافته است، نمی‌تواند به حوزه «نوآوری» تعلق داشته باشد. به عبارت دیگر، یک کشف، تا زمانی که به اختراع فرآورده و یا سامانه‌ی اجتماعی نوئی منجر نشود و بر زندگی روزمره مردم تأثیر نگذارد، اندیشه، نظم و فرآورده نوئی نیست.

به این ترتیب «مشاجره» میان افراد و گروه‌های مختلفی که برای برون‌رفت از وضعیت نابسامان موجود گزینش‌های مختلفی را عرضه می‌کنند، بازتاب‌دهنده مبارزه‌ی ای است که در زندگی واقعی طبقات و اقشاری که در جامعه‌ی نابسامان می‌زیند، رخ می‌دهد. چکیده آن که انسان‌ها بنا بر سطح آگاهی خویش می‌توانند فقط درباره آنچه که حقیقت می‌پندارند و ایده‌ها و اتوپی‌هایی که آینده بهتری را وعده می‌دهند، با هم گفتگو و مشاجره کنند.

برای نمونه، پس از مرگ انگلس، از ۱۸۹۹ در جنبش سوسیال دمکراسی آلمان به تدریج جناح‌بندی‌های مختلفی به وجود آمدند. یک جناح به رهبری ادوارد برنشتاین به رویزنیسم متهم شد، زیرا بسیاری از عناصر تئوری مارکس و به ویژه تئوری ارزش او را نادرست دانست و به این نتیجه رسید که وظیفه حزب سوسیال دمکراسی تدارک انقلاب سوسیالیستی نیست و بلکه این حزب باید برای بهتر شدن زندگی کارگران و تهی‌دستان مبارزه کند. در حزب دو جناح دیگر نیز وجود داشتند، یکی به رهبری روزا لوکزمبورگ و کارل لیبکنشت که خود را جناح انقلابی می‌نامید و در پی تحقق انقلاب سوسیالیستی بود و دیگری

به رهبری کارل کائوتسکی که «جناح مرکز» و یا «جناح ارتدوکس» نامیده می‌شد. کارل کائوتسکی می‌کوشید با بهره‌گیری از «سوسیالیسم علمی» از اوضاع زمانه‌ای که مدام در حال دگرگونی بود، تفسیری مارکسیستی عرضه کند. در عوض روزا لوکزمبورگ و لیبنکشت در پی تحقق انقلاب جهانی بودند. هر یک از این جناح‌ها تئوری‌های نوئی را عرضه کردند و در عین مبارزه تئوریک با یکدیگر، سال‌ها در حزب با هم متحد بودند. مشاجره تئوریک این جناح‌ها بسیار سازنده و آگاهی دهنده بود.

بنا بر دستاوردهای دانش کنونی اندیشه انتقادی بخشی از کارکرد مغز انسانی است، یعنی هر انسانی در رابطه با زیست‌محیط خویش که انباشته از اشیاء، پدیده‌ها، کردارها و رفتارهای فردی و جمعی است، به اندیشه انتقادی خویش نیازمند است تا بتواند ناآگاهی خود را به آگاهی بدل کند. زمانی که بتوانیم در مورد یک شئی، پدیده و یا یک روند قضاوت کنیم و آن را خوب یا بد، سودآور و یا زیان‌بخش و ... بدانیم، در آن صورت به آگاهی دست یافته‌ایم. به این ترتیب هرگاه بتوانیم از یک شئی [5] و یا یک رفتار [6] قضاوتی [7] خردگرایانه عرضه کنیم، در آن صورت آن شئی و یا آن رفتار را «نقد» کرده‌ایم. به عبارت دیگر، قضاوت شالوده «نقد» است.

مارکس در «دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی» [8] خویش یادآور شد که در «پدیده‌شناسی» هگل «همه‌ی عناصر نقد پنهانند.» [9] بنا بر این برخلاف ادعای «مارکس‌شناس» ما مارکس نمی‌تواند عنصر تازه‌ای از «نقد» را کشف کرده باشد و بلکه او با جابه‌جائی ترکیب عناصر «نقد» هگلی برداشت ایدآلیستی او را به برداشتی ماتریالیستی بدل ساخت. به همین دلیل نیز این ادعا که «نقد رویکردی است به جامعه و تاریخ که شالوده‌ریز آن مارکس است»، نادرست است، زیرا هگل پیش از مارکس به «نقد» ایدآلیستی جامعه و تاریخ پرداخته بود. درست آن است که مارکس با به‌کارگیری عناصر نقد هگلی توانست به نقد ماتریالیستی جامعه و تاریخ پردازد.

دیگر آن که مارکس در سال ۱۸۴۳، یعنی زمانی که ۲۵ ساله بود، در «سالنامه‌های آلمانی - فرانسوی» نوشت «خرد همیشه وجود داشته است، اما نه همیشه در شکلی خردگرایانه. بنا بر این منتقد می‌تواند به هر شکلی از خودآگاهی تئوریک و کارکردی متوسل شود تا بتواند از اشکال خودی واقعیت موجود واقعیت حقیقی را به مثابه ناگزیری و هدف غائی بیافریند.» او در همان نوشته یادآور شد «بنا بر این هیچ چیز مانع از آن نمی‌شود که در نقد خود به نقد سیاست، به هواداری سیاسی،

یعنی به مبارزات واقعی متوسل نشویم و هویت خود را در آن نجوئیم. به این ترتیب ما با دکترینی از اصول نو با جهان روبه‌رو نمی‌شویم؛ حقیقت این‌جا است، همین‌جا زانو بزن! ما جهان را با دستیابی به اصول نوینی از اصول همین جهان توسعه خواهیم داد.» [10] همچنین نزد مارکس «نقد» به‌مثابه روشی علمی مفاهیم را به‌مثابه داده‌های موجود نمی‌پذیرد و بلکه در رابطه با بررسی ضرورت‌های تاریخی و منطقی می‌کوشد معنی مفاهیم را به روز کند.

موضوع «نقد» بررسی اندیشه، شئی و یا روندی است که در گذشته وجود داشته و یا آن که هم‌اینک وجود دارد. در هر حال نگاه «نقد» به گذشته و حال است. اما موضوع «نوآوری» آینده است، یعنی فرد و یا گروهی چون دریافته است وضعیت موجود دیگر از پایداری برخوردار نیست، می‌کوشد آنچه را که وجود دارد، دگرگون کند تا بتواند شئی، کارکردی و یا سامانه‌ای نو را به‌وجود آورد. منتقد می‌کوشد با دانش امروزی خود درباره آنچه که در گذشته وجود داشته و یا رخ داده است و یا هم‌اکنون وجود دارد و رخ می‌دهد، قضاوت کند، اما «نوآوری» تلاشی فردی و یا گروهی است برای دگرگون‌سازی آنچه موجود است و یا آفرینش شئی و یا کارکردی که تا آن لحظه وجود نداشته است. به عبارت دیگر، «نوآوری» بدون «خلاقیت» ناممکن است، در حالی که هر منتقدی نباید حتم‌انسانی «خلاق» باشد.

هستومند (ماهیت) در فلسفه هگل عبارت است از هماهنگی درونی اجزاء یک شئی، یک پدیده و یک روند که یگانگی آن‌ها با هم سبب حرکت درونی آن شئی، پدیده و روند می‌شود. همین حرکت درونی اجزای نهفته در شئی، پدیده و روند در عین حال سرشت، و چگونگی کیفیت آن را تعیین می‌کند. بنابراین هستومند دارای سرشتی کلی، ضروری و تقریباً پایدار است. به همین دلیل نیز در دیالکتیک هگل هستومند و نمود [11] با هم وحدت دارند، یعنی نمود خصوصیات بیرونی و هستومند گوهر درونی شئی، پدیده و روند را بازتاب می‌دهند. به عبارت دیگر، هر چه وجود دارد، دارای نمودی و هستومندی است، این دو با هم جلوه‌های بیرونی و درونی یک شئی، پدیده و روند را بر می‌نمایانند. انسان در آغاز با آگاهی حس‌گانی خویش می‌تواند نمود شئی، پدیده و روند را بشناسد و در گام پسین می‌تواند با آگاهی خردگانی خویش به ژرفای درونی اشیاء، پدیده‌ها و روندها، یعنی به هستومند آنها پی برد. به همین دلیل نیز مارکس در جلد سوم سرمایه یادآور شد «همه دانش‌ها ضروری نمی‌بودند، هرگاه شکل نمود و هستومند شئی با هم یکی می‌بودند.» [12]

با این پیش‌درآمد اینک باید دید این ادعا که «نقد و نوآوری خویشاوندیِ ماهوی دارند.» درست است؟ در بررسی خود دیدیم هنگامی که مناسبات اجتماعی و یا سیاسی یک جامعه استعداد اصلاح و دگرگونی تدریجی خود را از دست دهند، جامعه از یکسو دچار رکود و ایستائی علمی و فرهنگی و تولید می‌گردد و از سوی دیگر همین رکود سبب بی‌ثباتی و ناپایداری وضعیت اجتماعی و سیاسی می‌شود که در گذشته از ثبات و استمرار برخوردار بود. در چنین وضعیتی افراد، گروه‌ها، اقشار و طبقات اجتماعی برای برون‌رفت از آن وضعیت ناستوار مجبور به واکنش در برابر مناسبات راکد موجود می‌گردند با هدف دگرگونی آرام و یا ناگهانی آن. در چنین فضائی است که «نوآوری‌های اجتماعی و سیاسی» اجتناب‌ناپذیر می‌شوند. «نقد» وضعیت موجود [13]، سبب شناخت گذشته و حال می‌شود تا بتوانیم با شناختی که از گذشته و حال داریم، به سوی وضعیت نوینی [14] که می‌تواند بنا بر داده‌های موجود تحقق یابد، حرکت خود را آغاز کنیم. به این ترتیب می‌بینیم که گذشته و حال و آینده دارای نمودی هم‌گون نیستند. موضوع دانشی که گذشته و یا حال را مورد بررسی قرار می‌دهد، با موضوع دانشی که می‌خواهد آینده را شناسائی کند، از یک گوهر و هستومند نیستند و به همین دلیل نیز در دانش مدرن رشته‌های مختلفی را در بر می‌گیرند. موضوع «نقد» شناخت و قضاوت درباره شئی، پدیده و روندهائی است که در گذشته وجود داشته‌اند و یا آن که هم‌اکنون موجودند و حال آن که موضوع «نوآوری» شناخت آینده است، یعنی با شناخت آنچه وجود دارد، چگونه می‌توان سبب پیدایش شئی، پدیده و روندهای نوئی که برای ادامه زیست جامعه ضروری‌اند، گشت. موضوع «نقد» مادیت تحقق یافته است و حال آن که گمانه‌زنی نگرورزانه بخشی اساسی از پژوهش نوآورانه است.

2. اینک به بند بعدی می‌پردازیم: «دیالکتیک بطئیِ نوآوری، در نگرش به تاریخ و جامعه نیز، دو سرِ افراطی خویش را دارد. از یکسو آنها که با خشک‌مغزیِ درمان‌ناپذیری از یک دستگاه مفهومی معین دفاع می‌کنند و هرگونه تجدیدنظر در اصول، اجزاء یا روابط عناصر درونی آن‌را امکان‌ناپذیر و در نتیجه دروغین و گمراه‌کننده قلمداد می‌کنند؛ و از سوی دیگر آنها که تنها با بهانه‌جویی و تحریف و تقلب، سرسختانه از پذیرش کارایی‌های دستگاه مفهومیِ مورد مخالفت‌شان سر باز می‌زنند.»

در آغاز باید دید «دیالکتیک بطئیِ نوآوری» چیست؟ این پرسش از سه واژه «دیالکتیک»، «بطئی» و «نوآوری» تشکیل شده است که به ترتیب

می‌کوشیم به بررسی آن‌ها بپردازیم.

کسانی که از دیالکتیک آگاهی دارند به دو دلیل می‌کوشند در نوشته‌های خود این واژه را تا آن‌جا که ممکن است، به کار نگیرند. یکم آن که واژه دیالکتیک یونانی و به معنی «هنر گفتگو» است و از دوران باستان تا به امروز در حوزه‌های مختلفی که گاه دارای معانی متضادی بوده‌اند، به کار گرفته شده است و به همین دلیل نیز تعریف جامعی از این واژه وجود ندارد. پس نویسنده‌ای که واژه دیالکتیک را به کار می‌گیرد، باید برای خواننده خویش آشکار سازد که از کدام «دیالکتیک» سخن می‌گوید. دوم آن که هگل در نوشته‌های خود اندیشه مدرن دیالکتیک را پرورش داد، بدون آن که منطق خویش را «دیالکتیک» بنامد. بنا براین کسی که می‌خواهد در نوشته خویش منطق دیالکتیکی هگل را به کار گیرد، باید از اندیشه او آگاهی کافی داشته باشد.

برخلاف فیلسوفان پیشین که دیالکتیک را در حوزه دانش‌های نظری به کار می‌گرفتند، هگل بر این باور بود که «آنچه دیالکتیکی است [...] اصل حرکت، تمامی زندگی و تمامی فعالیت واقعی است. همچنین آنچه دیالکتیکی است، روح (جان) واقعی تمامی آگاهی‌های علمی است.» [15] به این ترتیب دیالکتیک همه چیز و همه مفاهیم را در بر می‌گیرد، به شرطی که بتوانیم قانون دیالکتیک را در هر یک از آن مفاهیم نمایان سازیم. هگل در کتاب «دانش منطق» خود نشان داد که دیالکتیک و منطق روشی یگانه هستند برای کشف حرکت دیالکتیکی اشیاء، پدیده‌ها و روندها به مثابه نگرورزی واقعی حرکت روح برای شناسائی خویش. هگل در «دانشنامه علوم فلسفی» [16] یادآور شد آنچه منطقی است، خود را در سه شکل برمی‌نمایاند که عبارتند از الف: شکل انتزاعی یا تفهیمی، یعنی در این مرحله شعور می‌تواند به هستی چیزی پی برد. ب: شکل دیالکتیکی یا خرد منفی، یعنی در این لحظه خرد به یکجانبه بودن شناخت قبلی پی می‌برد و با نفی آن تناقض زاده می‌شود و پ: شکل اندیشه‌گرایانه یا خرد مثبت [17]، یعنی لحظه‌ای که خرد درمی‌یابد که تناقض خود وحدتی از تعین‌های نافی هم است و به این ترتیب تمامی لحظه‌های پیشین را در نتیجه‌ای مثبت به هم پیوند می‌زند. هگل همچنین در کتاب منطق خود برای فهم دیالکتیک رابطه برخی از مفاهیم را مورد بررسی قرار داد که مهم‌ترین آن واژه‌های هستی و نیستی و یا زندگی و مرگ هستند. در منطق متافیزیک این واژه‌ها هیچ پیوندی با هم ندارند و از هم کاملاً مستقل هستند. اما هگل یادآور شد که با زایش هستی (زندگی)، نیستی (مرگ) نیز بخشی از هستی است و همچنین نیستی (مرگ) بدون هستی (زندگی) نمی‌تواند وجود داشته باشد. هگل در

کتاب منطق خود یادآور شد که «شدن» همزیستی هستی و نیستی با هم است، یعنی آن چه می‌شود، در عین آن که دیگر آن چه بود، نیست، به چیزی تبدیل شده است که تا آن لحظه آن نبوده است. بنابراین هر لحظه «شدن» هستی و نیستی آشکار می‌سازد که این دو در چه تناسبی با هم به سر می‌برند. بنابراین کسی که از «دیالکتیک نوآوری» سخن می‌گوید، باید نشان دهد که نوآوری هم‌نهادی از کدام نیروهای متناقضی است که سبب پیدایش «لحظه» نوآوری گشته‌اند. اما در نوشته «مارکس‌شناس» ما هیچ‌یک از این سه گانه دیالکتیک را نمی‌توان یافت.

بنا بر «واژه نامه آزاد» در اینترنت واژه بطئی به معنای «کُند و آرام» است. به این ترتیب «دیالکتیک نوآوری» باید از حرکت درونی کُند و آرامی برخوردار باشد که معلوم نیست «مارکس‌شناس» ما با چه ابزاری توانسته است شتاب این حرکت را اندازه‌گیری کند. آیا بدون ارائه دلائل منطقی می‌توان چنین ادعائی را پذیرفت؟

دیگر آن که در رابطه با «ماهیت» دیدیم که در هر پدیده نیروهای متضادی که لازم و ملزوم یکدیگرند، نهفته‌اند و ترکیب این نیروها هستی و نیستی، نمود و هستومند، کمیت و کیفیت، ضرورت و آزادی و ... چگونگی متعین‌شدگی [18] شئی، پدیده و روند را برمی‌نمایانند. هگل در رابطه با مفاهیم عامی که دارای ساختاری دیالکتیکی هستند، نوشت: «عام به مثابه مفهوم خود و ضد خود است، یعنی در عین خود بودن متعین‌شدگی خویش است؛ او از آنچه هست فراتر می‌رود و در عین حال در خود است. بنابراین تمامیت و اصل گوناگونی خویش است، زیرا کاملاً فقط به وسیله خویش متعین می‌شود.» [19] دیگر آن که هگل برای فهم دیالکتیک خود از مفاهیمی چون «برافکنش» [20]، «در هم جاری شدن» [21]، «یگانگی متضادها» [22]، «چیز دیگری شدن» [23] و «عام فراگیر» [24] سخن گفته است.

بنابراین کسی که از «دیالکتیک نوآوری» سخن می‌گوید، باید نیروهای متضادی را بنمایاند که در عین یگانگی با هم، متعین‌شدگی این مفهوم را برمی‌نمایانند. اما چیزی که در نوشته «دیالکتیک نوآوری» نمی‌توان یافت، عناصر ضروری تشکیل دهنده «دیالکتیک نوآوری» است.

اندیشه‌های نوئی که در رابطه با نابسامانی اجتماعی و برای برون‌رفت از آن‌چنان وضعیتی به وجود می‌آیند، بخشی از مبارزه طبقاتی را در جامعه طبقاتی بازتاب می‌دهند و فقط در آن رابطه قابل بررسی‌اند. دیگر آن که پیدایش رفتارها و منش‌های نو و همچنین تولید فرآورده‌های نو، خلق سبک‌های ادبی و هنری نو نیز بازتابی است از

درجه رشد تمدن بومی و جهانی‌اند و در آن رابطه می‌توان ابعاد چنین نوآوری‌هایی را بررسی کرد.

تنها حرفی که «مارکس‌شناس» ما برای زدن دارد، این است که «دیالکتیک بطنی نوآوری، در نگرش به تاریخ و جامعه نیز، دو سر افراطی خویش را دارد.»

بنا بر قانون دیالکتیک هگلی در هر شئی و پدیده و روندی می‌توان نیروهای متناقضی را یافت که هستی‌شان به هم وابسته است و یکی بدون آن دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. آیا «دو سر افراطی دیالکتیک نوآوری» «مارکس‌شناس» ما از چنین خصیصه‌ای برخوردارند؟ یک سر افراطی «دیالکتیک نوآوری» را کسانی تشکیل می‌دهند که «با خشک‌مغزی درمان‌ناپذیری از یک دستگاه مفهومی معین دفاع می‌کنند و هر گونه تجدیدنظر در اصول، اجزاء یا روابط عناصر درونی آن را امکان‌ناپذیر و در نتیجه دروغین و گمراه‌کننده» می‌دانند و سر افراطی دیگر را نیز کسانی تشکیل می‌دهند که «تنها با بهانه‌جوئی و تقلب، سرسختانه از پذیرش کارآئی‌های دستگاه مفهومی مورد مخالفت‌شان سر باز می‌زنند.» آیا اگر یک سر افراطی نباشد، آن سر افراطی دیگر نیز نخواهد بود؟ روشن است که چنین نیست. این دو سر افراطی در هیچ رابطه دیالکتیکی با هم قرار ندارند تا بتوان بر آن اساس از «دیالکتیک نوآوری» سخن گفت. دیگر آن که آیا وجود دو جناح فکری مخالف هم سبب پیدایش «دیالکتیک» می‌شود؟ آیا بلشویک‌ها و منشویک‌ها که دارای دو نگرش متفاوت در زمینه تحقق سوسیالیسم در یک کشور روستائی بودند، با هم در ارتباطی دیالکتیکی بودند؟ روشن است که چنین نیست و کسی که در این رابطه از «دیالکتیک نوآوری» سخن می‌گوید، از دیالکتیک هیچ آگاهی ندارد، مگر آن که خواهد با به‌کارگیری واژه دیالکتیک خواننده نوشته‌هایش را دچار شیفتگی و بهت‌زدگی کند.

3. در نوشته «مارکس و انقلاب» یادآور شدیم که واژه «تبارز» به معنای جنگ دو تن از دو گروه و قبیله است و نویسنده در آن نوشته با بهره‌گیری از این واژه سخنانی نادرست گفته است. با آن که به ادعای «مارکس‌شناس» ما نوشته «دیالکتیک نوآوری» توسط او به‌روز شده است، باز در این نوشته به همان واژه برمی‌خوریم. نویسنده مدعی است «نمونه‌ی دیگر این دیالکتیک و تبارزش را در متنی ایدئولوژیک می‌توان در زندگی چپ امروز دید.» آیا این جمله سر و ته دارد؟ آیا کار «دیالکتیک نوآوری» تفسیر جنگیدن جناح‌های مختلف چپ علیه هم است؟ کسی

که پس از خواندن نوشته «مارکسشناس» ما هنوز درنیافته است «دیالکتیک نوآوری» چیست، به ناگهان باید هم «دیالکتیک نوآوری» و هم «تبارز» آن را در یک نوشته ایدئولوژیک بیابد. آیا سخنانی اینچنین سست و بی‌بنیاد را می‌توان جدی گرفت؟

می‌توان حدس زد که هدف نویسنده از انتشار دگرباره نوشته ۳۳ سال پیش خویش این بوده است که به منتقدان خود بگوید «مارکسشناسی» نوآور است و نوشته «درباره انقلاب» او نوشته‌ای ایدئولوژیک بوده است و هر کسی به خود جرئت دهد و آن نوشته را «نقد» کند، به یکی از «دو سر افراطی دیالکتیک نوآوری» تعلق دارد و حاضر نیست اندیشه‌های نوآورانه این جناب را بپذیرد. بگذار او به این اندیشه خودفریبانه دل خوش کند، چرا که با انتشار این نوشته نشان داد که حاضر به پذیرش انتقاد از اندیشه‌های سست‌بنیاد خود نیست.

هامبورگ، ژوئن ۲۰۱۸

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشتها :

[1] <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=86526>

Gillwald, Katrin: „Konzepte sozialer Innovation“, 2000, [2]
Seite 6

[3] <https://www.vajehyab.com/farhangestan> /نوآوری+اجتماعی

Schumpeter [4]

Gegenstand/ object [5]

Verhalten/ behavior [6]

Urteil/ judgment [7]

Ökonomisch-philosophische Manuskripte [8]

Marx-Engels Ergänzungswerke, Band 1, Seite 573 [9]

MEW, Band 1, Seite 344 [10]

Schein/ appearance [\[11\]](#)

MEW, Band 25, Seite 825 [\[12\]](#)

Ist-Zustand/ actual state [\[13\]](#)

Soll-Zustand/ target state [\[14\]](#)

Hegel, Friedrich: Werke, Band 8, Seite 173 [\[15\]](#)

Hegel, Friedrich: Enzyklopädie der philosophischen [\[16\]](#)
Wissenschaft

Hegel, Friedrich: Enzyklopädie der philosophischen [\[17\]](#)
Wissenschaften

Bestimmtheit/ positiveness [\[18\]](#)

Hegel, Georg Wilhelm: Werke, Band 6, Seite 281 [\[19\]](#)

Aufhebung/ abrogation [\[20\]](#)

Ineinander-Überfließen/ each other- overflow [\[21\]](#)

Einheit von Gegensätzen/ unity of opposites [\[22\]](#)

Übergehen in Anderes/ passing in other [\[23\]](#)

Übergreifendes Allgemeines/ overarching general [\[24\]](#)

بیانیه سیاسی

گردهمایی سراسری هشتم

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

(۵ خرداد ۱۳۹۷ - ۲۶ مه ۲۰۱۸)

در سالی که گذشت، زمین لرزه‌ای اجتماعی و سیاسی، بزرگ و بی سابقه، پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی را، پس از چهل سال ستم و سلطه، سخت به لرزه درآورد و موجودیت‌اش را به زیر سؤال بُرد. خیزش مردمی دی‌ماه ۱۳۹۶ مولودِ سال‌ها اعتراض و مبارزه‌ی قشرهای مختلف مردم ایران به‌ویژه زنان، دانشجویان، زحمتکشان، اقوام/ملیت‌ها و جامعه‌ی مدنی برای کسب آزادی، حقوق دموکراتیک و عدالت اجتماعی است. این خیزش می‌رود که در شکل‌ها و شیوه‌های مبارزاتی مختلف ادامه پیدا کند: جنبش‌های دانشجویی، اعتراض به حجاب اجباری، ادامه‌ی اعتصابات کارگری، تظاهرات اخیر دانشجویی، اعتراضات قومی/ملی و غیره از نمودهای بارز چنین تداومی به شمار می‌روند. خیزش دی‌ماه در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که دولت اعتدال - اصلاح‌طلب روحانی، در پی دولت‌های اصول‌گرای پیشین، اوضاع کشور را در همه‌ی زمینه‌ها، به‌ویژه اقتصادی و سیاسی، به گرداب سیه‌روزی مردم، ورشکستگی و ویرانی کشانده‌اند، به گونه‌ای که بار دیگر ثابت شد که استبداد دینی در ایران نه تحول‌پذیر است، نه اصلاح‌پذیر، نه رفراوندوم‌پذیر... و راهی نمی‌ماند جز برچیدن آن از طریق جنبش مردمی و خیابانی. این خیزش در شرایطی رخ می‌دهد که بخش‌های بیش از پیش گسترده‌ای از مردم دیگر بالایی‌ها را نمی‌خواهند و بالائی‌ها نیز بیش از پیش قادر به ادامه‌ی سلطه‌گری خود بر مردم نیستند. این خیزش سرانجام در شرایطی برمی‌خیزد که در جهان و منطقه‌ای پر آشوب می‌زییم و سیادت‌طلبی جمهوری اسلامی و دیگر قدرت‌طلبی‌ها در خاورمیانه شرایط را برای جنبش‌های مردمی، آزادی‌خواهانه و دموکراتیک علیه مرتجعین و مستبدین حاکم سخت دشوار می‌کنند. در چنین اوضاع و احوالی، اتحاد جنبش‌های مردمی در هر کشور و میان این جنبش‌ها در سطح منطقه و جهانی، در راستای اهدافی رهایی‌خواهانه و دموکراتیک بیش از هر زمانی دیگر ضروری می‌شود.

کارنامه ورشکسته دولت روحانی.

با اینکه حسن روحانی در دور اول ریاست جمهوری خود نتوانست به وعده‌های انتخاباتی‌اش عمل کند، در دور دوم با وعده‌های جدیدی از

جمله "توسعه اقتصادی"، "افزایش قدرت خرید خانوارها"، "رشد تولید ملی"، "افزایش سرمایه‌گذاری"، "بهبود شدن فضای کسب و کار"... به صحنه آمد. دولت او معرفت که با تکیه بر برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) به انزوای سیاسی و اقتصادی ایران پایان بخشد و با لغو تحریم‌ها و با بازگشت دارائی‌های مصادره شده و جلب سرمایه‌های خارجی بر بحران‌ها چیره شود. بدین نیت اقدام‌هایی در جهت "بازسازی نظام" در چارچوب دستور کار صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و دیگر نهادهای شناخته شده الیگارش‌ی مالی جهانی بر مبنای ایدئولوژی نئو لیبرالی به اجرا گذاشت.

لایحه اصلاح قانون کار، طرح کار ورزی، لغو ممنوعیت اخراج زنان، حذف قراردادهای موقت، طرح کاهش هزینه نیروی انسانی، حذف یارانه‌ها، افزایش سن بازنشستگی، پایان سیاست کنترل تورم و آزاد سازی قیمت‌ها از زمره گام‌های عملی دیکته شده بر دولت در جهت جلب سرمایه داخلی و خارجی در بازار بود. دولت با حذف مقررات دولتی و کاهش هزینه‌های خدماتی، اجتماعی و تقلیل تعرفه‌های وارداتی، فرادستی بدون مانع بخش‌های مالی و تجاری سرمایه را در چپاول هر چه بیشتر فراهم ساخت. اجرای این برنامه قبل از هر چیز بستگی به مهار بنیادهای فرادولتی یا "خصولتی" داشت که نقش قدرت‌مندی را در فضای دوگانه اقتصاد سیاسی حاکم بازی می‌کنند. اکنون، اقدام‌های دولت روحانی در این جهت با مقاومت و ممانعت روبه‌رو شده و راه‌کارهای تعدیل بحران‌ها بی‌نتیجه مانده و دامنه ناراضی‌های عمومی گسترده‌تر شده‌اند.

جنبش‌های رو به رشد و گسترش.

علیرغم ادعای کارگزاران حکومتی مبنی بر کاهش تورم و رشد ۴،۴ درصدی اقتصاد در سال گذشته، باز هم سفره مردم خالی تر از گذشته ماند و فشارهای ناشی از کسری بودجه چهل تا چهل و پنج هزار میلیارد تومانی این سال به دوش طبقات تحتانی و اقشار متوسط جامعه افتاد. بنا به آمار رسمی، در سال ۱۳۹۶ بودجه متوسط خانوار ۱۵ درصد کمتر از سال‌های پیش بود. با این حال "شورای عالی کار" (متشکل از نمایندگان حکومت، کارفرما و سندیکای دولتی) حداقل دستمزد ماهانه را به مبلغ ۹۳۰ هزار تومان تعیین کرد. در صورتی که سبد معیشت ماهانه یک خانواده سه و نیم نفره کارگری از طرف کمیته مزد تشکل‌های کارگری مستقل، دو میلیون و

480 هزار تومان برآورد شده بود. در بسیاری موارد در بسیاری موارد این حداقل دستمزد دیکته شده دولتی که سه برابر زیر خط فقر است از طرف کارفرما به موقع پرداخت نه می شود و در نتیجه زندگی میلیون ها خانواده کارگری را با فقر مطلق روبرو می کند. علاوه بر این ادامه رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی نه تنها به تعطیل شدن واحد های تولیدی شتاب بیشتری بخشید، بلکه صاحبان سرمایه را به علت سود بیشتر و سریعتر، به اقتصاد سوداگرانه بازار خرید و فروش ارز، سهام و زمین کشاند که اخراج های دستجمعی و گسترش بیکاری را بدنبال داشت.

وضعیت زنان کارگر به عنوان تحتانی ترین و محرومترین لایه کارگران در نظام جمهوری اسلامی به مراتب بدتر از کارگران مرد است. افزایش فقر زنانه و وجود بازار جنسیتی کار در نظام تبعیض گرا و زن ستیز اسلامی، زنان را اجبارن به نیروی کار ارزان در بخش های غیر رسمی با کار های موقت و بدون قرارداد و فاقد هرگونه پوشش قانونی و تامينات اجتماعی تبدیل ساخته است. در نظام بهره کشی اسلامی، زنان حتا به رغم کار برابر به غایت کمتر از مردان مزد می گیرند. اضافه بر این به علت ارزش ها و نوامیس خشن مرد سالارانه مذهبی، آن ها همواره مورد تبعیض، خشونت و آزار جنسیتی گوناگون، هم در خانه و هم در محیط کار و اجتماع قرار دارند. بی آنکه از نهاد های رسمی و پوشش های قانونی برخوردار شوند. کوشش ها و ابتکارهای زنان فعال و آگاه کارگری در جهت ایجاد نهادها و تشکلات مستقل زنانه، تا کنون با خشن ترین شیوه ها، مورد تهدید، پیگرد و سرکوب قرار گرفته است.

در سال ۱۳۹۶ کارگران به تنگ آمده از فقر، تورم، گرانی، بی عدالتی و بیکاری، نارضایتی های خود را در اشکال مختلف اعتراضی به طور بی سابقه و گسترده ای نشان دادند. در این سال، مانند سال های پیش، اعتصاب ها و تجمع های اعتراضی کارگری به نابسامانی های موجود، باز هم با یورش گردان های ضد شورش امام علی، الزهرا و... پاسخ داده شدند. فعالان جنبش کارگری توسط نیروهای سرکوب امنیتی - پلیسی مورد تهدید و ارباب قرار گرفتند و در بسیاری موارد، دستگیر شده و با پرونده سازی به اتهامات دروغین امنیتی در بی دادگاه های رژیم به زندان های بلند مدت و یا شلاق خوردن محکوم شدند؛ شلاق زدن کارگران آق دره، ضرب و شتم کارگران هیکو، پرونده سازی علیه فعالان کارگری فولاد اهواز و صنایع نیشکر هفت تپه، حمله خشونت آمیز به اعتراضات نفت و پتروشیمی، همین طور به کارگران خود روسازی، راه آهن، شرکت واحد

اتوبوس رانی تهران و... نمونه هایی از عملکردهای حاکمیت خودکامه مذهبی و نهادهای سرکوبگر دستگاه حکومتی به حقوق و مطالبات کارگران است. اعتراض های کارگری سال ۱۳۹۶ با وجود تهدید و سرکوب، در اشکالی نوین و متنوع؛ در قیاس با سال های قبل از نظر کیفی با شیوه ای فراگیرتر و از جنبه کمی پر شمار، در گستره سراسری پا به میدان گذاشت و تبدیل به چالشی جدی برای حکومت شد. هم چنین همایش های عمومی و گسترده اعتراضی کارگران که بازتابی وسیع در فضای مجازی داشت، مطالبات و خواست های کارگران را به عنوان حقی مسلم به آگاهی عمومی رسانید. این جنبش توانست نطفه های روند همبستگی سراسری کارگری را در بطن فعالیت های مشترک بپروراند تا بتواند با تکیه بر آن در تغییر توازن قوا به نفع چانه زنی های کارگران در برابر صف دولت و کار فرمایان از توانمندی بهتری برخوردار گردد.

خیزش دیماه ۹۶ : جنبشی مردمی، سیاسی و رادیکال.

اوج روند مبارزات مردمان ایران در سال گذشته را می توان خیزش اعتراضی و سراسری دی ماه ۹۶ هم چون نقطه ای عطف در تاریخ اخیر مبارزات در ایران به شمار آورد. خیزش دیماه، که نزدیک به صد شهر بزرگ و کوچک را در بر میگیرد، بر خلاف گذشته از کناره های ترین مناطق شهرها و استان های کشور به ویژه در مناطق زیست اقوام/ملیتها که بیشترین بار آسیبهای ناشی از برنامه های ستمگرانه و سرکوبگرانه دولت های مرکزی را در زندگی اسفبار خود تجربه می کنند، سر بلند می کند. این جنبش بیش از بیست و پنج کشته، پنج هزار دستگیری و "مرگ مشکوک" چهار نفر معترض بازداشتی در زندانها به جای می گذارد. گرچه در شکل گیری آن، عوامل متعددی نقش داشتند اما مهم ترین آنها ناکار آمدی نظام اقتصادی - سیاسی حاکم در تولید و توزیع ثروت های اجتماعی و تخریب محیط زیست، خشکسالی و کمبود آب است. این عوامل به تدریج طی چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی و به ویژه در پرتو سیاست های افسارگسیخته خصولتی (خصوصی - دولتی) سازی دولت های مختلف، زمینه ساز بحران های ساختاری شده است. فساد، رشوه خواری، احتکار و تبهکاری حاکمیت زندگی افشار و طبقات مختلف مردم را با مشکلات روزمره چون گرانی، بیکاری، فقر و غیره رو به رو کرده است.

پایگاه اجتماعی خیزش دیماه را به طور عمده تهیستان و حاشیه رانده شدگان جامعه تشکیل می دهند؛ بیکاران، بازنشستگان،

مالباختگان، ورشکستگان، دستفروشان و تحصیل‌کرده‌های بیکار و غیره. در پیشاپیش آن‌ها جوانان زن و مرد، که از چشم انداز شغلی بی‌بهره بوده و در زیر ستم و تبعیض سیاسی - اجتماعی حاکمیت دین سالار به تنگ آمده‌اند، نقشی فعال دارند. خیزش دی‌ما ابتدا با مطالبات معیشتی آغاز می‌شود ولی دیری نمی‌پاید که فوران نارضاایتی‌های انباشته از دایره معیشتی فراتر می‌روند: تبعیض‌های گوناگون، نقض حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی توسط قدرتمندان و نهادهای دولتی در تیررس شعارهای بُرنده و ساختارشکن معترضین قرار گرفته و به چالش کشیده می‌شوند. فریادهایی چون: "اسلام را پله کردید؛ مردم را ذله کردید"، "مرگ بر دیکتاتور" و "جمهوری اسلامی؛ نمی‌خواهیم، نمی‌خواهیم" در فضای عمومی طنین انداز می‌شود.

جنبش دی‌ماه ۹۶ از مرکزیتی واحد و سازمان یافته رهبری نمی‌شد و عاری از اهداف استراتژیک و بدیل‌های سیاسی بود. بنا به خصلت خودانگیخته و ترکیب پایگاه مردمی‌اش، دارای شعارها و خواسته‌هایی متفاوت، مختلط و پراکنده است، گاه متضاد و گاه انحرافی، اما در مجموع و به طور غالب، سیاسی، به‌حق، عدالت‌خواهانه، غیر مذهبی و رادیکال. با وجود همراهی و همیاری زنان، دانشجویان و کارگران، این خیزش نتوانست از همبستگی و پیوند گسترده و ارگانیک با جنبش‌های اجتماعی دیگر، به‌ویژه کارگران و دانشجویان، برخوردار شود، اما با این همه نخستین جنبش سراسری تا حدودی هماهنگ از حاشیه به مرکز با پایگاه اجتماعی متکی بر قشرهای تحتانی محروم و تهیدست جامعه می‌باشد. جنبشی پسامدرن با ماهیتی معیشتی - سیاسی مجهز به شعارهایی قاطع و خواسته‌هایی آشکار و حضوری توانمند علیه آزادی‌کشی‌ها و برابری‌ستیزی. این جنبش، با وجود شعارهایی ساختار شکن و متمایل به براندازی، فاقد چشم اندازی روشن برای فردای دموکراتیک پس از برچیدن نظام جمهوری اسلامی است.

پایان چیرگی دو دهه گفتمان اصلاح‌پذیری نظام.

خیزش اعتراضی دی‌ماه را می‌توان سر فصل دوران نوینی از تغییر و تحولات سیاسی در ایران تلقی کرد. توده‌های سرخورده از وعده‌های تکراری و خسته از وسیله قرار دادن مطالباتشان برای کسب سهمی در قدرت سیاسی از سوی سیاست‌ورزان حکومتی، با سر دادن شعار "اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا"، فارغ از قیومیت

سیاست‌بازان حرفه‌ای، مستقلن خود پا به میدان می‌گذارند. این جنبش توانست با حضور گسترده خود در نفی جمهوری اسلامی به چیرگی دو دهه گفتمان اصلاح‌پذیری نظام جمهوری اسلامی خط بطلان کشد. اعتراضات سراسری دی‌ماه را می‌توان هم‌چون نمودی روشن از بازگشت اراده سیاسی به میان مردم تلقی کرد. این جنبش توانست، با گسستی فاحش از "ارزش‌ها" و نمادهای واپس‌گرای حاکمیتِ تمامت‌خواه دینی، گامی استوار در راستای دیسکور سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی بردارد و آن را به گفتمان غالب در پهنه سیاسی برون حکومتی تبدیل نماید.

دو شعار گمراه‌کننده: "جمهوری ایرانی" و "رفراندوم"

در جریان خیزش دی‌ماه و پس از آن مشاهده شد که این خطر همیشه در کمین است که شعارهایی و راه‌حل‌هایی انحرافی، به منزله گریزگاهی از چنبره نظام، بتوانند خود را به جامعه و جنبش تحمیل کنند. بی‌تردید توهم‌های بخشی از اپوزیسیون که همواره گوشه چشمی به تحولات از بالا و در داخل رژیم دارد و سال‌هاست که ابتکار عمل اپوزیسیونی را به دست اصلاح‌طلبان حکومتی سپرده است و هنوز هم در خیالِ باطل پس‌نشینی‌های گام به گام رژیم، زیر نام "تحول‌خواهی" به سر می‌برد، در این وضعیت بی‌تقصیر نیست. امروز هم هنوز می‌کوشند تا مردم برآشفته و رویگردان از نظام، مردم معترض در صحنه و خیابان را به پای "رفراندوم" و یا "انتخابات" موهوم در چارچوب رژیم اسلامی فراخوانند. در این میان به دو شعار گمراه‌کننده: "جمهوری ایرانی" و "رفراندوم" اشاره می‌کنیم.

در خیزش دی‌ماه 96، شعار "جمهوری ایرانی" داده می‌شود. در گذشته نیز، این شعار طرح شده است. باید در این جا تصریح کنیم که جمهوری با پسوند ایرانی به همان اندازه نافی جمهوری است که با پسوند اسلامی یا مسیحی یا چینی یا عربی و یا غیر. "جمهوری ایرانی" هنگامی در ذهنیت بخش‌هایی از جامعه ما شکل می‌گیرد که ۳۹ سال حکومت دینی موجب پیدایش واکنش‌هایی ناسیونالیستی برای مقابله با اسلام‌گرایی حکام ایران می‌شوند. گویی ایرانیت نافی اسلامیت و یا مقابله‌ای با جمهوری اسلامی است. گویی مشکلات فراوان اجتماعی می‌توانند به کمک هویت‌گرایی ملی - ایرانی از بین روند. "جمهوری" به معنای حکومت جمع کثیر مردمان برای اداره امور خود، در مقابل حکومت موروثی یک تن یا حکومت چند تن، مفهومی

جهانشمول دارد. جمهورت همانند آزادی، دموکراسی، لائیسیت، سکولاریسم، برابری، عدالت و غیره، رنگ، نژاد، ملیت، قومیت، دینیت، جنسیت... ندارد و نمی‌شناسد. شعار "جمهوری ایرانی" نویدبخش هیچ بدیل‌رهای خواهانه‌ای در ایرانِ امروز نیست و در صورت پیروزی چنین درکی نادرست و انحرافی از جمهوری، بیم آن رود که جامعه‌ی پساجمهوری اسلامی ایران، با ادامه‌ی سلطه‌ی دیگر رو به رو شود، این بار با خصلتی ناسیونال - شوینیستی و با همه‌ی ستم‌ها و فریبکاری‌هایش.

در جریان خیزش دیمه و پس از آن، برخی محافل روشنفکری و اپوزیسیونی در داخل و خارج خواستار برگزاری "فراندوم" از سوی جمهوری اسلامی می‌شوند. این شعار ابداع جدیدی نیست زیرا در حقیقت ادامه‌ی خواست "انتخابات آزاد" است که از سوی همین گروه‌ها تاکنون طرح شده است. اما این بار با این تفاوت که موضوع بر سر "فراندوم" (با نظارت بین‌المللی) است، فراندومی که در همین نظام و با قانون اساسی اسلامی‌اش به قصد تغییر نظام انجام پذیرد! اما شعار فراندوم، که "سیاست‌ورزی" نامند، شعاری بی‌فایده و گمراه‌کننده است. بی‌فایده است از این بابت که هیچ نظام دیکتاتوری تن به رأی‌گذاردن نفی خود نمی‌دهد. گمراه‌کننده است از این جهت که نسبت به اصلاح‌پذیر بودن رژیم و هم‌آفرین است، مماشات‌طلب است، تقلیل‌دهنده مبارزات جاری به ساخت و ساز با حاکمان است. سرانجام این شعار در زمانی طرح می‌شود که توهم‌ها نسبت به اصلاح‌پذیری رژیم محو می‌شوند، که جنبش‌های مردمی در ایران بیش از پیش به مبارزه برای سرنگونی کلیت نظام روی می‌آورند، که رهایی خود به دست خود را خواهند می‌شوند. خیزش دیمه 96 نشانه‌ای هر چند جنینی و مقدماتی از این خودآگاهی و خودرهایی جنبشی است.

**جسارت "دختران خیابان انقلاب": شکستن نماد
مردسالاری اسلامی.**

گرچه موج اعتراضات سراسری دیمه عمر کوتاهی دارد، اما رد پای ژرفی در پهنه سیاسی کشور به جا می‌گذارد. جنبش با در هم شکستن چفت و بست‌های فضای سیاسی، راه‌گشای تسخیر میدان‌های نوینی برای بروز اعتراضات تلنبار شده مردمی می‌شود. روزهای اول دیمه است که ویدا موحد روسری‌اش را از سر می‌کشد و به چوبی می‌آویزد و کوس رسوائی و بی‌اعتباری رژیم را بر بلندای خیابان انقلاب به صدا در

می‌آورد. او، پس از گذشت چهل سال، با این جسارت نمادین و مبتکرانه خود، قیام زنان در اسفند ماه ۱۳۵۷ علیه حجاب اجباری را که نماد مردسالاری اسلامی در نفی حق انتخاب پوشش و حق اختیار زن بر پیکر خویش است، را در حافظه همگانی زنده می‌کند. این حرکت الهام بخش زنان با همبستگی مردان آزادی‌خواه و رهائی‌طلب در دیگر نقاط کشور به شیوه " دختران خیابان انقلاب " تکرار می‌شود. بدین قرار روسری‌های آویزان برچوب‌ها به سمبل ایستادگی، عدالت‌خواهی، رهایی‌طلبی و صلح طلبی زنان و مردان آزادمندش ایران مبدل می‌شود. اعتراض به حجاب اجباری به معنای نافرمانی آگاهانه در برابر آشکارترین نماد تبعیض جنسیتی و نابرابری مردسالارانه جمهوری اسلامی است. " دختران خیابان انقلاب " با حضور فردی و جمعی خود در پهنه عمومی و با از سر کشیدن نماد تحقیر و تبعیض، آشکارا شکست محتوم چهل سال تلاش مذبحخانه رژیم برای به بند کشیدن زنان را به نمایش گذاردند. آن‌ها موفق شدند برای اولین بار در برهه اوج گیری اعتراض‌های سراسری با حرکت مبتکرانه و توان‌مندانه خود پیوندی میان جنبش زنان و جنبش اعتراضی همگانی برقرار کنند و از این طریق در به چالش کشیدن بنیادهای جمهوری اسلامی از جمله تبعیض‌های گوناگون جنسیتی، قومی/ملیتی، مذهبی، طبقاتی... مشارکت کنند.

مبارزه ادامه دارد : اقدام زنان در روز جهانی زن و تظاهرات دانشجویی.

روز هشت مارس " روز جهانی زن " پس از سال‌ها با وجود اجازه ندادن پلیس و ممانعت نیروهای امنیتی و پلیس در مقابل وزارت کار و خیابان‌های شهر تهران و همچنین در برخی دیگر از شهرهای کشور به همت زنان آزاده و با پشتیبانی برخی از مردان برگزار شد که به دنبال درگیری با پلیس و ماموران امنیتی، به دستگیری تعدادی از فعالین زن و مرد انجامید. چند روز بعد، دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی در حالی که سرود خوانان به صورت نمادین پیکر جنبش دانشجویی را بر دوش تشییع می‌کردند، ناگهان ایستادند و با بلندگو اعلام کرد: "جنبش دانشجویی زنده است". گرچه زخمی است. دانشجویان در همایش‌های اعتراضی خواستار آزادی دانشجویان دستگیر شده در اعتراض‌های دی ماه شدند. در ادامه همبستگی با دستگیر شدگان خیزش اعتراضی دیماه دانشجویان دانشگاه امیرکبیر در اعتراض به بازداشت همکلاسی‌های خود در همایش خود به این مناسبت با نیروهای بسیج دانشگاه درگیر شدند.

فروپاشی رژیم و ضرورت اتحاد اپوزیسیون رادیکال.

با توجه به اوضاع فاجعه بار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داخل و ادامه سیاست های تنش زا در منطقه و جایگاه کمابیش منزوی جمهوری اسلامی در صحنه بین المللی، به نظر نمی‌رسد که جناح‌های قدرت (چه رسمی و چه غیر رسمی) در کشور بتوانند با تکیه بر دستگاه فاسد اداری موجود بر چالش‌های بزرگ مولود بحران های چندگانه چیره شوند. حل بحران های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، محیط زیستی و فرهنگی که ناشی از ساختار سیستم است، خارج از ظرفیت و توان دستگاه حاکم است. سیاست‌های دولت در برابر بحران‌های موجود ضرورت‌ن سیاست‌هایی بحران زا است. در چنین شرایطی نارضاایتی‌های مردم ابعاد دیگری پیدا خواهند کرد و با افزایش بی‌اعتمادی توده‌های مردم از دستگاه حکومتی بحران بی‌اعتباری نسبت به رژیم تشدید خواهد شد و بی‌ثباتی نظام در عرصه‌های مختلف گسترش پیدا خواهد کرد. با آگاهی از ناتوانی حاکمیت در مهار بحران ها، می توان به زودی شاهد برآمد جنبش‌های بزرگ دیگری شد که در بستر شرایط کنونی در حال شکل‌گیری‌اند.

با بازنگری تجربه مبارزات این دوره باید بر این نکته پای فشرده که تقویت و گسترش پایدار خیزش‌های آینده قبل از هر چیز مشروط به پشتیبانی سازمان یافته اپوزیسیون رادیکال متکی بر شبکه‌هایی از پیوندهای منسجم با جنبش‌ها و نیروهای جمهوری‌خواه دموکرات و آزادی‌طلب است. پیش شرط ایفای چنین نقشی در وهله نخست بستگی به ایجاد صفوف متشکل و گسترده نیروهای اپوزیسیون مصمم براندازی نظام جمهوری اسلامی در ایران دارد و پاسخ به این امر تنها از راه همکاری‌های وسیع نیروهای مخالف در سطوح گوناگون در راستای پشتیبانی و کمک به مبارزات جاری مردم امکان‌پذیر خواهد شد.

در این راستا، جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران برخورد می‌داند که از یک سو اهم نیرویش را در جهت ارتقاء مضامین و تقویت جنبش‌های هوادار جمهوری خواهی، برابری و عدالت طلبی و آزادی خواهی قرار دهد و از سوی دیگر با استفاده از کلیه امکانات موجود در ایجاد شبکه‌ای گسترده از پشتیبانان مبارزات مردمان ایران در راستای تحقق جمهوری، دموکراسی و جدائی دولت و دین بر مبنای حقوق بشر گام بردارد.

ضرورت همبستگی جنبش‌های مردمی در جهانی پر آشوب

در سالی که گذشت، اوضاع خاورمیانه باز هم دستخوش تحولاتی جدید شد. بحران منطقه به دلیل هژمونی‌طلبی و دخالت‌گری قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی باز هم شدت می‌گیرد. بربریت داعشی حداقل در سوریه از بین می‌رود اما قدرت‌های ارتجاعی و سلطه‌گری چون ایران، جمهوری اسلامی، سوریه، بشار اسد و ترکیه اردوغان دیکتاتور هم‌چنان منطقه را به خاک و خون می‌کشند. قدرت‌های دیگر چون روسیه، آمریکا، عربستان سعودی، اسرائیل و اروپا نیز به طور مستقیم و غیر مستقیم، هر یک از طریق ائتلاف‌ها و دخالت‌گری‌های نظامی و سیاسی خود، در این فاجعه بزرگ بشری در خاورمیانه سهم می‌باشند. افزون بر سیادت‌طلبی ایران در تمام منطقه، از شمال یمن تا عراق، سوریه و لبنان، افزون بر مداخله‌ی نظامی عربستان سعودی در شمال یمن، رژیم دیکتاتوری اردوغان نیز چندی پیش وارد صحنه شده و برای سرکوب جنبش آزادی‌خواهانه‌ی مردم کرد سوریه، شمال این کشور را به بهانه‌ی حفظ مرزهای جنوبی ترکیه مورد تجاوز تانک‌ها و نظامیان خود قرار داده است. منطقه عفرین را به تصرف درآورده و تجاوز نظامی خود را می‌خواهد به سراسر خطه کردنش شمال سوریه گسترش دهد. از سوی دیگر رژیم بشار اسد هم چنان با استفاده از بمباران‌های شیمیایی و به کمک پاسداران ایران و نیروهای نظامی روسی مستقر در سوریه در حال برقراری سلطه کامل خود بر تمام خاک سوریه است. در چنین شرایطی، همبستگی و همکاری میان جنبش‌های مردمی خاورمیانه، به رغم همه‌ی تقسیم‌بندی‌های کشوری، جغرافیایی، ملی، زبانی و غیره، بیش از پیش مبرم و حیاتی می‌شوند. جنبش‌هایی که بر استقلال خود پای‌بند هستند و مخالف هرگونه دخالت قدرت‌های جهانی‌اند. امروزه تنها از طریق اتحاد و همکاری منطقه‌ای این جنبش‌هاست که می‌توان، با برهم زدن سیاست‌ها و معادلات قدرت‌ها و دولت‌های سلطه‌گر و ستم‌گر، راه برآمدن خاورمیانه‌ای مردمی، متحد، آزاد، دموکراتیک، لائیک و صلح‌آمیز را هموار کرد.

در سطح جهانی، سیاست‌های جنون آمیز ترامپ در آمریکا، موشک پراکنی‌های کیم جونگ اون، فعالیت‌های تروریستی بنیادگران اسلامی در خاورمیانه، اروپا و دیگر نقاط جهان (با وجود برچیده شدن بساط داعش)، آوارگی مردم روهینگیا، وخیم‌تر شدن وضعیت آب و هوا، رشد احزاب راست‌گرا، ناسیونالیست و پوپولیست، تداوم جنگ‌های محلی و منطقه‌ای، موج عظیم و مهیب مهاجرت‌ها و غیره، همه نشان‌دهنده اوضاع آشفته و پر مخاطره جهان امروز ما را تشکیل می‌دهند.

به نظر می‌رسد که جهان در سال ۱۳۹۷ (۲۰۱۸) آّبستن تحولاتی از نوع رقابت‌های شدیدتر بازیگران جامعه جهانی خواهد بود. ایالات متحده به رهبری ترامپ به سیاست‌های ماجراجویانه تری توسل خواهد جست، روسیه پوتین و چین جیانگ‌زمین، چون دو رژیم اقتدارگرا با رهبرانی مادام‌العمر، به سیاست‌های قدرت‌طلبانه‌ی منطقه‌ای و جهانی خود ادامه خواهند داد. در سال جدید جهانی آشفته‌تر خواهیم داشت. از جمله معضلات مهم دیگر جهان در سالی که گذشت می‌توان به خیزش موج ناسیونالیسم افراطی در مناطق مختلف اروپا از جمله آلمان، ایتالیا، هلند، فرانسه و سایر کشورها اشاره کرد که انتظار می‌رود پیامدهای آن‌ها در سال‌های آتی به وضوح بر وضعیت سیاست جهان تأثیرات مهمی به جای گذارد. از سوی دیگر وضعیت محیط زیست و کم‌آبی و آلودگی هوا در جهان نیز رو به وخامت است. انتشار گازهای گلخانه‌ای و دی‌اکسید کربن دمای جهان را در پنجاه سال گذشته دو درجه افزایش داده است و انتظار می‌رود که تا پایان سده بیست و یکم تا چهار درجه هم افزایش یابد. خروج ایالات متحده از پیمان پاریس مسئله چشم‌انداز محیط زیست در سال ۲۰۱۸ را پیچیده‌تر کرده است. دیگر کشورهای جهان نیز عملاً اقدامی برای کاهش انتشار این گونه‌گازها انجام نداده‌اند. خشکسالی در مناطقی از جهان نیز عرصه زندگی بر مردمان را تنگ‌تر خواهد کرد. اوضاع خاورمیانه از این دید وخیم‌تر است. مؤسسه منابع جهانی در تازه‌ترین گزارش خود در سال ۲۰۱۷ اعلام می‌کند که وضعیت چهارده کشور در خاورمیانه از نظر خشکسالی و کمبود جدی آب بسیار وخیم است. خشکسالی می‌تواند پیامدهایی چون موج مهاجرت در این منطقه را رقم زند. امروزه، در اوضاعی که جهان با تهاجم نیروهای واپس‌گرا رو به رو است و جنبش‌های صلح‌خواهی، عدالت‌جویی و آزادی‌طلبی و کنشگران راه‌رهایی به موقعیتی تدافعی گرفتارند، بیش از هر زمان دیگر ضرورت دارد که جنبش‌های اجتماعی ساختار شکن همبستگی و همکاری میان خود را در سطح منطقه‌ای و جهانی به‌وجود آورده و گسترش دهند.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

(۵ خرداد ۱۳۹۷ - ۲۶ مه ۲۰۱۸)

آدرس تارنمای ندای آزادی :

[/http://nedayeazady.org](http://nedayeazady.org)

آدرس تماس با ندای آزادی :

آدرس تماس با شورای هماهنگی ج.ج.د.ل.ا. :

jomhuri.democrat.laiic@gmail.com

گزارش هشتمین گردهمایی سراسری جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لا ئیک ایران

۵ و ۶ خرداد ۱۳۹۷ - ۲۶ و ۲۷ مه ۲۰۱۸

شنبه ۲۶ مه

هشتمین گردهمایی سراسری جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران (ج.ج.د.ل.ا.) طی روزهای ۵ و ۶ خرداد ۱۳۹۷ برابر با ۲۶ و ۲۷ مه ۲۰۱۸ در شهر هانوفر آلمان برگزار شد. گردهمایی با نام علی اشرف درویشیان و عباس عاقلی زاده و با یک دقیقه کف زدن به احترام همی جانباختگان راه آزادی در ایران کار خود را شروع کرد.

پس از تصویب آیین نامه و دستور کار گردهمایی، شورای هماهنگی ج.ج.د.ل.ا. گزارشی از فعالیتهای خود، واحدها و گروههای کاری به جلسه ارائه داد، که مورد نقد و بررسی همراهان قرار گرفت. نمایندگان واحدها، گروههای کاری و اعضای شورای هماهنگی به پرسشهای همراهان پاسخ دادند.

پس از آن، دو نفر از میهمانان گردهمایی پیام‌های خود را به گردهمایی قرائت کردن.

سپس طرح بیانیه سیاسی از سوی کارگروه بیانیه سیاسی و دو متن دیگر از سوی دو تن از همراهان به گردهمایی ارائه شد. پس از چند دور بحث و گفتگو کمیسیونی از همراهان داوطلب تشکیل شد تا با توجه به نظرات طرح شده، طرح نهایی بیانیه سیاسی را بر اساس نوشته‌ی گروه بیانیه سیاسی به عنوان متن پایه‌ای تهیه و برای تصمیم‌گیری و تصویب به گردهمایی ارائه دهد.

موضوع دیگر دستور کار گردهمایی، تغییر و اصلاح يك بند از منشور ج. ج. د. ل. ا. بود. پیشنهاد تغییر این بند به اتفاق آراء تصویب شد. (رجوع کنید به پیوست)

در بخش دیگر دستور کار گردهمایی، بحث و بررسی متن «مبانی مشترک» سازمان‌ها و نیروهای جمهوری‌خواه قرار داشت. تعدادی از سازمان‌های جمهوری‌خواه، با وجود دیدگاه‌های اجتماعی و پیشنهادها سیاسی متفاوت، ضرورت همکاری و هم‌گرایی وسیع جمهوری‌خواهان دموکرات را دستور کار خود قرار داده‌اند، طی نشست‌های مشترک طرحی را بعنوان «مبانی مشترک» برای تایید و تصویب اعضای خود تهیه کرده‌اند. این سازمان‌ها به ضرورت مبارزه‌ی مشترک جمهوری‌خواهان دموکرات برای استقرار جمهوری و دموکراسی در ایران بر مبنای منشور جهانی حقوق بشر و ضوابط پیوست آن و ارزش‌هایی چون رواداری، پلورالیسم، جدایی دولت و دین، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت آن ... باورمند می‌باشند. متن «مبانی مشترک» از چند ماه قبل در اختیار همراهان برای بررسی قرار گرفته بود. شورای هماهنگی تصویب نهایی آن را در دستور کار گردهمایی هشتم قرار داده بود. پس از چند دور بحث و گفتگوی همراهان، توافق شد که کمیسیونی تشکیل شود تا با توجه به منشور سیاسی ج.ج.د.ل.ا. پاسخی تهیه کند و برای تصویب در اختیار گردهمایی قرار دهد.

یکشنبه ۲۷ مه

ابتدا کمیسیون بیانیه‌ی سیاسی گزارش کار خود را ارائه داد. روند کار بدین صورت بود که هر بخش از متن که در مورد آن دو یا سه نظر وجود داشت، پس از طرح استدلال‌های مخالف و موافق، به رایی گذاشته می‌شد. بدین ترتیب بیانیه سیاسی در جزئیات و در کلیت آن به رایی گذارده

شد و با ۸۲٪ موافق تصویب شد.

در مرحله بعد، کمیسیون تهیه پاسخ در رابطه با «مبانی مشترک» سازمان های جمهوری خواه، گزارش خود را به گردهمایی ارائه داد که با ۸۵٪ رای موافق به تصویب گردهمایی رسید.

دستور کار بعدی گردهمایی، پیشنهاد برای تغییر و اصلاح سند ساختار بود. پس از بحث و گفتگوی مفصل توافق شد که شورای هماهنگی آینده کار گروهی را جهت بررسی و تدفیق پیشنهادات طرح شده در گردهمایی هشتم برای تغییر سند ساختار تشکیل دهد و حاصل کار خود را در اختیار شورای هماهنگی برای گردهمایی نهم قرار دهد.

در پایان کار هشتمین گردهمایی ج.ج.د.ل.ا. شورای هماهنگی جدید از سوی همراهان حاضر انتخاب شد.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۱۵ ژوئن ۲۰۱۸ - ۲۵ خرداد ۱۳۹۷

آدرس تارنمای ندای آزادی :

[/http://nedayeazady.org](http://nedayeazady.org)

آدرس تماس با ندای آزادی :

jjdli.nedayezadi@gmail.com

آدرس تماس با شورای هماهنگی ج.ج.د.ل.ا. :

jomhuri.democrat.laiic@gmail.com

یورش نیروهای امنیتی و انتظامی به جشن پنجاه سالگی کانون نویسندگان ایران را محکوم می کنیم!

روز جمعه چهارم خرداد 1397 ماموران امنیتی و انتظامی با یورش به جشن پنجاهمین سال تأسیس کانون نویسندگان ایران، مانع از برگزاری آن شدند. ساعاتی پیش از آغاز مراسم، نیروهای یادشده مکان برگزاری جشن و اطراف آن را محاصره و از ورود اعضای کانون و سایر دعوت شدگان جلوگیری کردند. ماموران سپس با استناد به حکم قضایی به مکان برگزاری مراسم هجوم برده و ضمن بازداشتن اعضای گروه تدارک جشن، اموال کانون شامل پوسترها، فلشها و بشقابهای مزین به آرم کانون را که به رسم یادگار تهیه شده بود به غارت بردند.

چنین برخوردهایی که بیانگر نقض آشکار ابتداییترین حقوق شهروندی است بیسابقه نیست؛ از آن میان می‌توان به ممانعت از برگزاری مراسم یادبود احمد شاملو، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده و علی اشرف درویشیان در سالهای اخیر اشاره کرد. یورش به مراسمی در مکانی خصوصی و بدون اعلام عمومی با حضور جمعی از نویسندگان، ناشران، هنرمندان و کنشگران فرهنگی و اجتماعی و قرق چندین ساعتهی یک منزل مسکونی و کوچه و خیابان اطراف آن نشان از تشدید اعمال سرکوبگرانهی حکومت جمهوری اسلامی دارد. طُرفه این‌که چنین برخوردهایی در شرایطی صورت می‌گیرد که حکومت پس از اعتراض‌های مردمی دی‌ماه گذشته، مدعی به رسمیت شناختن حق اعتراض و تجمع مخالفان و معترضان شده بود. بدیهیست کانون نویسندگان ایران که نیم قرن است در راه سانسورستیزی و دفاع از آزادی اندیشه و بیان بی هیچ حصر و استثنا، متحمل رنج‌ها و زخم‌های فراوان شده و حتی شماری از اعضای فعال و سرشناس خود را از دست داده است با چنین یورش‌هایی از ایفای نقش آزادی‌خواهانه و فرهنگی خود باز نمی‌ماند و نخواهد ماند. سرکوبگرانی که در نیم قرن گذشته کمر به نابودی کانون بسته بودند اکنون کجایند؟ کانون اما همچنان هست، پنجاه

سالگی خود را پشت سر گذاشته، به حیات سرفراز خود ادامه می‌دهد و شادا که با نسل جوانِ نویسندگان آزادی‌خواه روز به روز شکوفاتر و شاداب‌تر می‌شود.

کانون نویسندگان ایران هجوم به مراسم یادشده، غارت اموال کانون و ایجاد مزاحمت برای ساکنان خانه، همسایگان، مدعوین و پیامد آن را که همانا چیزی جز سرکوب آزادی بیان و آزادی گردهمایی نیست، محکوم می‌کند. کانون برگزاری این گونه مراسم و گردهمایی‌ها را حق اولیه‌ی هر انسان و هر تشکلی می‌داند و از مجامع فرهنگی و اهل قلم و آزادی‌خواه در سراسر جهان می‌خواهد به برخوردهای سرکوبگرانه‌ی حکومت ایران اعتراض کنند و به دفاع از کانون نویسندگان ایران برخیزند.

کانون نویسندگان ایران

5 خرداد 1397